

روش شناسی
آیه الله العظمی فاضل لنکرانی
در فقه و اصول

اشاره

همایشی در سالگرد ارتحال حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی توسط دفتر تبلیغات اسلامی برگزار گردید که فرهیختگانی از علما و فضلاء حوزه در آن مراسم شرکت کردند. بخش هایی از مجموع گفته های آن فرهیختگان که بیانگر روش فقهی و اصولی آن مرجع تقلید است، در پی می آید تا اهل تحقیق و علم از آن گفته ها، نکته ها بگیرند.

کلید واژه: آیت الله فاضل، تقریرنویسی، مرجعیت، روش شناسی.

حجت الاسلام والمسلمین مبلغی:

مرحوم آیه‌الله فاضل لنکرانی در شیوه استنباط خود به سادگی از کنار نص و روایات نمی‌گذشتند. روشن است همه برای نص جایگاهی معتقدند، اما کم نیستند کسانی که در مواجهه با نص فوری استدلال می‌کنند طبعاً به استظهار و اطلاق گیری و عموم گیری در چارچوب قواعد، حکم به اكمال می‌کنند. از این رو، پرونده استكمال قبل از باز شدن بسته می‌شود. برای نمونه به مواردی اشاره می‌کنم:

نخست اینکه ایشان در مواردی که شاید بسیاری به محض دیدن اطلاق و با در نظر گرفتن شرایط ظاهری، حکم به اطلاق می‌کنند، می‌فرمایند اطلاق در موضوعی که برخوردار از شرایطی است که می‌طلبد شارع حکم آن مورد و موضوع را با صراحت بیان کند، اعتباری ندارد؛ چون شرایط ویژه است و حکم آن شرایط نیازمند دخالت شارع در ارائه و بیان صریح است. تأمل در این نکته می‌طلبد که انسان شرایط ویژه را در هر عصری بررسی کند. از این رو، ایشان در استنباط احکام به تحولات هر عصری توجه ویژه داشتند.

دوم اینکه خیلی‌ها اگر به واژه‌ای که در حدیث به کار رفته، برخوردند که بعدها در ساحت فقه مصطلح فقهی شده، آن را در روایت به گونه مصطلح فقهی تفسیر می‌کنند. البته شاید عده‌ای هم چنین دقت نکنند، ولی کم نیستند که اگر برای نمونه به واژه کراهت در روایت برخوردند، آن را حمل صریح بر کراهت به معنای یکی از احکام تکلیفی نمی‌کنند، بلکه دقت می‌کنند که شاید کراهت معنای حرمت داشته باشد. این امری شایع است، اما مرحوم آیه‌الله العظمی فاضل لنکرانی افزون بر رعایت این قاعده، در مواردی فراوان از همین خاستگاه واژه (معنا کردن بر اساس مصطلح فقهی) فراتر رفته است. برای نمونه، ایشان نفی بآس را به نفی حکم وضعی تعریف می‌کند. این یعنی تعامل با نص، استنتاج نص، نص را آزاد گذاشتن و با آن تعامل و تأنی کردن.

سوم اینکه ایشان سه حالت برای نص یا روایت فرض می‌کند: یک حالت

این است که نص در مقابل ظاهر کتاب قرار بگیرد. طبیعی است می گوید: «یوجب التصرف فی بابہ الكتاب». همه این را می گویند حالا دیدگاه های مختلفی هم هست. حالت دوم این است که نص و روایتی را برخلاف یک قاعده بیابند. آنجا نیز آن فکر رایج و اندیشه رایج مبنای ایشان است؛ «لزوم الاصل به و عنوان علی خلاف القاعده». حتی اگر برخلاف قاعده است، باید به این روایت و نص تمثل کرد. اما حالت سومی که نیازمند بررسی است و می تواند به عنوان یک موضوع به مطالعه پژوهشگران درآید، آن است که ایشان می فرمایند: «لو کانت علی خلاف حکم العقل لکان لازم التصرف فیها و حلها علی ما لا یخالف الحکم العقل بوجه». این قابل تأمل است. اما حالت سوم آنکه نص با روایت دیگر و منصوص مخالف باشد. ایشان مخالف بودن روایت با عقل را موجب این می داند که انسان تلاش کند تا سازگاری ایجاد کند؛ شاید ما معنایی برای روایت تلقی کنیم که برخلافش باشد.

مورد چهارم آن است که ما عادت کرده ایم اگر اطلاقی باشد، خیلی حساب شده براساس قواعد اصولی آن را بسنجیم؛ اگر آن اطلاق در مقابل یک قرینه باشد، حکم به اجمال می کنیم. لذا حکم به اجمال و عدم انعقاد اطلاق نمی کنیم مگر اینکه قرینه ای باشد. ویژگی ایشان این بود که می رفت و این قراین را شناسایی می کرد و به قرینه ای که روی صحنه است و در نگاه بدوی دیده می شود، بسنده نمی کرد. نکته جالب توجه این است که ایشان درباره اطلاق اگرچه همه شرایط مساعدت کند تا این اطلاق انعقاد به نظر بدوی پیدا کند، به اطلاق تن نمی داد. جایی که فهم عرفی اطلاق را نمی فهمد و قرینه ای هم وجود ندارد، مگر اینکه فهم عرفی خودش یک قرینه باشد که حالا مقصود آن نیست، ایشان می فرماید: «لم یکن بمصابة من الوجه بحيث لا یكون حاجة أو بحاجة الی الاطلاق». پس در مورد وجود عدم فهم عرفی اطلاق هم ایشان در مواجهه با اطلاق در خاستگاه عرف، نه در خاستگاه یک مجتهد بلکه مجتهدی که به عرف نگاه دارد، قرار می گرفت و نگاه می کرد. این نکته پردازی ها در عموم اطلاق کم نیست.

حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد فاضل لنکرانی:

تقویت مبانی حضرت امام (قده) و آیه الله بروجردی (ره)

در طول تاریخ اجتهاد اگر اجتهاد را در سیر تاریخی شیعی بررسی کنیم، یکی از جهات جالب توجه این است که معمولاً بزرگان و صاحبان مکتبی پیش می آمده اند و عقاید و آرای را ابداع می کرده اند. آن گاه این عقاید و مبانی را برجستگانی از آن خیل تقویت می کرده اند. برای نمونه، بعد از دوره مرحوم شیخ طوسی (رض) مرحوم محقق و مرحوم علامه آمدند و سبک اجتهادی مرحوم شیخ را تقویت کردند. پس از شیخ مفید و سید مرتضی نیز که با اخباری گری شایع تا قرن چهارم در حوزه های شیعی در قم معارضه کردند تا آن بساط را برچیدند، شاگردان مکتب آن دو مبانی و کیفیت استنباط و شکل استنباطی آنان را یک قرن بعد یا بیشتر تقویت کردند. این البته اختصاص به اجتهاد ندارد؛ در دوران اخباری ها نیز هم در دوران اخباری گری اول و هم در اخباری گری دوم، پیروان سردمداران اخباری گری نظریات آنان را ده ها سال یا شاید یک قرن گستراندند.

شخصیت علمی والد راحل خود امتیازاتی در نحوه استنباط داشت که حضرت آقای مبلّغی به بعضی از آنها اشاره کردند و ما باید فقه و اصول ایشان را کندوکاو کنیم.

ایشان در هر بحثی مطلبی دارد. یکی از وجوه امتیاز تلامذه بزرگان نجف مانند شاگردان مرحوم آیه الله العظمی خوئی با تلامذه مدرسه فقهی و اجتهادی قم مانند شاگردان مرحوم بروجردی و امام، این است که بیشتر تلامذه نجف بر تقویت و تأیید و ابرام نظرات استادشان اصرار داشته اند، چنان که برخی آنان را به مقلدین بعد از شیخ طوسی تشبیه می کنند که البته این را من خودم قبول ندارم، اما تلامذه امام و محروم بروجردی این چنین نبوده اند. درباره کسانی مانند مرحوم آیه الله فاضل باید گفت که آنان آن مبانی محکم و ماندگار مرحوم بروجردی و امام را در سی چهل ساله اخیر در حوزه علمیه قم تقویت کردند.



تقریر نویسی

حفظ آثار صاحبان مبنا به چند نحو است: یک نحوه مسئله تقریر نویسی است. مسئله ای که متأسفانه امروز در حوزه رو به فراموشی می رود، این است که دیگر در محافل بحث های خارج ما کمتر کسی است که بتواند مقرر باشد. تقریر را کسی می تواند بنویسد که واقعاً عمق آن نظریه استاد را خوب فهمیده باشد. والد ما برای خود من بارها می فرموده من سر درس چیزی نمی نوشتم؛ سه درس مهم یک درس مرحوم بروجردی و دو درس فقه و اصول امام را شرکت می کردم و شب که می شد هر سه درس را از اول تا آخر می نوشتم. ایشان اولین بروز علمی اش در تقریرات مرحوم آقای بروجردی است؛ نهاییه تقریر که امروز از کتب منبع در مباحث استدلالی صلات است، تمامش را مرحوم آقای بروجردی دیده اند. مرحوم آقای بروجردی فقیه و فیلسوف و ادیب و جامع بود. من از ایشان پرسیدم که وقتی ایشان نوشته ها را دیدند چقدر اشکال نوشتند. ایشان فرمودند: هیچی! تمام را دیدند و فرمودند این را چاپ کنید و این خاطره را هم دارم که مباحث فقه امام را هم که ایشان نوشته بودند - الان نوشته خطی اش موجود است - امام از اول تا آخر آن را دیده اند. خود ایشان فرمودند که امام مطلبی فرموده بودند که من زیر آن نوشتم: «فتأمل!» در حاشیه فرمودند: «لا وجه للتأمل» و خود امام فرموده بودند که ایشان مطالب من را با اینکه خود من گوینده این مطالب هستم، بهتر از خود من می نویسند.

نتیجه آنکه واقعاً حوزه باید به سمت تقریر نویسی برود. زمانی اجتهاد در دوران شیخ انصاری به تکامل رسید که تقریر نویسی آغاز شده بود. قبل از شیخ انصاری تقریر نویسی خیلی مرسوم نبود. تقریر نویسی کاری بسیار مهم و حاکی از قوت علمی و قوت اجتهادی خود مقرر است؛ اگر به معنای واقعی کلمه نوشته شده باشد. شکل گیری علمی ایشان نیز از اینجا آغاز شده و بعد در همین تقریرات نظریات این بزرگان را مفصل و دقیق بیان کرده اند. همین حالا هم که

بعضی از کتاب‌های دیگر به عنوان تقریرات صلوات مرحوم آقای بروجردی چاپ شده، با اینکه آن زمانی که ایشان نوشتند ۱۹ تا ۲۴ سال داشته‌اند، همین حالا نیز برخی از اهل نظر آن را بر بعضی از تقریرات دیگر ترجیح می‌دهند. مبانی مرحوم آقای بروجردی در این کتاب تقویت شده و خود ایشان فرموده بودند آنچه از من باقی می‌ماند این کتاب است و به این کتاب خیلی اهتمام داشتند.

آنان که در درس ایشان شرکت داشتند می‌دانند که گرچه ایشان محور مباحثاتشان نظریات دو استادشان مرحوم آقای بروجردی و امام بود، اما بر تمامی انظار مرحوم آقای خوئی، فقهاً و اصولاً و رجالاً احاطه داشتند. خود ایشان می‌فرمودند من با اینکه درس ایشان نرفته‌ام، اما تمامی نظریات ایشان را آگاه هستم، حتی در مباحث تفسیری؛ مدخل التفسیری که ایشان نوشته‌اند، با ملاحظه بیان مرحوم آقای خوئی بوده است که یکی از نکات برجسته این است که در همین مدخل التفسیر در آن شبیه دور «إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون» که برای عدم تحریف استدلال می‌شود - آنجا برای جواب راه‌هایی ذکر شده است که یکی از راه‌ها را هم مرحوم آقای خوئی فرموده‌اند - یکی از نوآوری‌های والد ما جوابی است که ایشان از راه برهان سبب و تقسیم مطرح کرده‌اند. ایشان واقعاً مجموعه‌ای بود از آخرین مبانی بزرگان قم و نجف؛ آن هم محققانه! آنجا که نظریات مرحوم آیة‌الله العظمی خوئی را می‌پذیرفتند، خیلی هم از این نظریه تجلیل می‌کردند و آن را تقویت می‌کردند و شواهدی برای آن می‌آوردند. آنجا هم که نمی‌پذیرفتند، به آن انتقاد می‌کردند. درباره‌ی به نظریات مرحوم آقای بروجردی و امام هم همین‌طور بودند؛ همان‌طور که روش مجتهدان بنام مثل مرحوم محقق، مرحوم علامه، شاگردان شیخ مفید و شاگردان صاحبان مبانی این بوده که مبانی آنها را حفظ می‌کرده‌اند و انتقال می‌داده‌اند. واقعاً در این سی‌چهل ساله اخیر حوزه یکی از درس‌های غنی که انسان فکر می‌کرد مرحوم آقای بروجردی دارد حرف می‌زند، مرحوم امام دارد تدریس می‌کند، مرحوم آقای خوئی دارد استنباط می‌کند و اجتهاد می‌کند،

درس ایشان بوده است. حتی بعضی از فضلا و محققان می گفتند که ما نظریات مرحوم آقای خوئی را با وجود آنکه حتی از بعضی تلامذه بزرگشان شنیده ایم، از زبان والد شما بسیار بهتر دریافته ایم. هنر ایشان این بود که واقعاً هر نظریه ای را چنان محکم و واضح و روشن بیان می کرد که اصلاً انسان احساس می کرد دیگر به مراجعه به اصل آن نظر و کتاب نیازی ندارد.

بنابراین، ما باید این وجه را در حوزه علمیه زنده نگه داریم. ممکن است امروز در گوشه و کنار حوزه بزرگانی باشند، اما مخاطبی که مبنای اینها را بتوانند درست بفهمند و به نسل دیگر منتقل کنند، حضور نداشته باشند؛ این خطری برای حوزه است. حوزه باید به این سمت پیش برود که آن میراث گذشته را دوباره احیا کند، طوری نشود که آن میراث گذشته به فراموشی سپرده شود. با مطالعه تاریخ اجتهاد درمی یابیم که در تکامل آن بزرگانی بوده اند که آن میراث گذشته را توانسته اند دقیق به نسل آینده منتقل کنند و در صورت نبود آن دوباره آرام آرام اخباری گری آغاز شده است.

حضرت آیه الله مقتدایی:

تقویت مبانی حضرت امام (ره)
 حیات بابرکت و نورانی ایشان سرشار از معنویت بود. در زمانی که سطح تدریس می کردند و زمانی که خارج تدریس می کردند و بعد در نوشته های ایشان نورانیت و برکاتی مشاهده می شود. ایشان با تفصیل الشریعه، کتاب تحریر الوسیله امام را زنده کرد و به آن حیات بخشید و هم چنین است یک دوره ۲۷ جلدی فقه استدلالی برای مطالب امام.

ایشان می فرمودند: مبانی امام را با مبانی معاصرین و مبانی متقدمین مقایسه کردم و به طور حتم اذعان می کنم که نتوانسته ایم ابعاد علمی ایشان را درک کنیم. روش ایشان هم این بوده که مبانی امام را با مبانی معاصرین و بزرگانی که تقریرات، درس ها، بیانات و فتاوایشان در دست است، مقایسه می کرده اند.

ایشان پس از مقایسه مبانی امام با مبانی متقدمین مانند مرحوم شیخ، مرحوم صاحب جواهر، مرحوم محقق، علامه و امثال اینها اذعان کرده‌اند که مبانی امام بر آنها تقدم دارد. این روشی تازه است. برای مثال، ایشان در کتاب‌های القضاء، شهادت، حدود، دیات و قصاص، مبنای امام را کاملاً تشریح می‌کند و توضیح می‌دهد که مستند امام در این فتوا چیست. بعد مقایسه می‌کند با فتاوی‌های گذشتگان و نظر قدما و متأخرین و معاصرین و ترجیحی که نظر امام از نظر استدلال بر استدلال دیگران دارد. آن‌گاه تفوق این استدلال را توضیح می‌دهد. بعد یا خود ایشان آن فتوا را از نظر مبنای فقهی قبول و تأیید می‌کند و اگر نظر فقهی ایشان مخالف باشد، با کمال اطمینان مطلب امام را که استادش بوده توضیح می‌دهد و آن را رد می‌کند تا استدلال و مطلب خودشان را اثبات کنند. این روشی است که در طول این ۲۷ جلد کتاب از ایشان ملاحظه می‌کنید.

قاعده «درء الحدود بالشبهات» که قاعده مهمی است، در ابواب متعدد حدود و یا قصاص به کار می‌رود. مستند اصلی این قاعده همان روایت نبوی (ص) (ادرووا الحدود بالشبهات) است. مرحوم آقای خوئی این قاعده را رد می‌کنند و می‌گویند که مرسله است و اعتباری ندارد و ایشان به مبانی دیگر و راه‌های دیگر می‌خواهد این قاعده را درست کند که بعضی از آنها هم مورد شبهه است. مرحوم آیة‌الله فاضل لنکرانی می‌فرمایند ما قبول داریم که مرسله است، اما مرسلات صدوق بر دو قسمند: بعضی از مرسلات است که می‌گویند: «روی عن النبی و روی عن الصادق» و در جایی مرحوم صدوق می‌گوید: «قال النبی (ص) و یا قال الصادق (ع) کذا». اینجا نیز مرسله است، اما مرسله‌ای که مرحوم صدوق با آن مقام علمی و با آن مقام تقوایی قبول کرده و به پیغمبر استناد می‌دهد کمتر از مرسلات ابن ابی عمیر نیست! ابن ابی عمیر کسی است که «لا یروی الا عن ثقه» و برایش اعتبار قائل هستیم. آیا مرسلات صدوق که به پیغمبر و یا امام اسناد می‌دهیم، کمتر از مرسله ابن ابی عمیر است؟ لذا ایشان با این استحکام این مرسله را مورد اعتبار و اعتماد می‌داند و



شاهد می‌آورد که مرحوم صاحب ریاض از همین روایت مرسله به نص متواتر تعبیر می‌کرده است. پیداست نص متواتر به مرسله‌ای تعبیر می‌شود که کاملاً مورد اعتماد و پذیرفتنی باشد.

ایشان در مباحثاتشان و هم چنین برخی از فتاوایی که مرحوم آقای خوئی داشتند، نظرات را به طور خیلی قوی و محکم رد می‌کردند و بعضی جاها هم همان طوری که بعضی از عزیزان می‌فرمودند تأکید می‌کردند.

تقویت مبانی ولایت فقیه

ولایت فقیه از مسائل مهمی بود که اول پیروزی انقلاب مطرح شد و مطرح بود و بعضی‌ها آن را رد و بعضی‌ها آن را اثبات می‌کردند. بعضی می‌گفتند که بعضی از مراجع قبول ندارند، بعضی شبهه در ملوک و مستند این قاعده می‌کردند که ولایت فقیه مستندش چند تا روایت است و شاید از نظر سند و یا از نظر دلالت بعضی به آن ایراد می‌گرفتند. ایشان در مقام اثبات ولایت فقیه به راهی تازه دست پیدا کردند و آن را به خود حضرت امام انتساب هم می‌دادند. ایشان می‌فرمودند: ولایت فقیه در ردیف سایر مسائل عرفیه فقهی نیست که پشتوانه آن یک و یا چند روایت باشد تا عده‌ای بخواهند از راه مناقشه در سند و یا دلالت این اصل مهم را مخدوش کنند، بلکه امام با دیدی جامع می‌خواهد ولایت فقیه را از راه عقلی و بدهت عقلی اثبات کند و آن از این جهت است که اسلام در همه ابعاد و در امور عبادی دستورات و احکام و قوانین دارد؛ احکامی در امور اجتماعی و احکامی در امور سیاسی دارد و از این رو، ساکت نیست. از طرفی هم اسلام به یک زمان و یک عصر محدود نیست. حلال پیامبر تا قیامت حلال است و «حرامه حرام الی یوم القیامه». اسلام محدود به یک زمان نیست و با این نکته که اسلام فقط در دایره تبیین و تبلیغ احکام خلاصه نمی‌شود بلکه باید در جامعه اجرا شود، بیان می‌فرماید که اسلام دینی جامع است که در تمام ابعاد حکم دارد و مختص به یک زمان نیست و خواسته که این

احکام در اجتماع اجرا شود.

از این رو، همان طور که وظیفه شخص پیامبر در زمان خودشان و وظیفه ائمه در زمان خودشان، اجرای احکام دین بوده است، وظیفه فقیه جامع شرایط هم در زمان غیبت چنین است. بنابراین مستند دلیل ولایت فقیه را چندتا روایت نمی داند که خدشه بخورد.

برخورد هوشمندانه با مسائل نوپیدا

ایشان در پی آنچه در اجتماع ما شهرت پیدا می کند و موضوع کنونی ما را مورد خدشه قرار می دهند، به پاسخ می پردازند. برای نمونه، درباره همین فتاوی نو که گاهی درباره دیه زن، تساوی زن و مرد و ارث زن مطرح می شود، عالمانه به پاسخ گویی می پرداخت و می فرمود که امروزه برخی از افراد با شعار تساوی زن و مرد هدفی را دنبال می کنند که نه تنها به زن ارزشی نمی دهد بلکه تمام ارزش او را در معرض نابودی قرار می دهد و خطاب به خانم ها می فرمود که بدانید جهل و یا عدم جهل منصب قضا برای زن هیچ گونه تأثیری در رسیدن او به کمالات والای انسانی ندارد. بر شماست که حقیقت خود را دریابید و بر اشکالات واهی که از طرف برخی جاهلان مطرح می شود، وقعی ندهید. ایشان در ذیل مطلبی می فرمود که قرآن فرموده: «هل یستوی الرجال والنساء» بلکه فرموده: «هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون». بروید علم فرا بگیرید و به این نکاتی که گفته می شود توجه نکنید.

حجت الاسلام والمسلمین آقای بوشهری:

آیةالله فاضل، نماینده مکتب قم

سه مکتب در مدارس علمی حوزه وجود دارد: مکتب نجف، سامراء و قم. اگر از مکتب نجف یاد می کنیم باید سراغ آخوند خراسانی ها، آقا ضیاءالدین عراقی ها، حاج شیخ محمدحسین اصفهانی ها و آیةالله العظمی خوئی ها را

گرفت و به مکتب سامرا که می‌رویم باید سراغ میرزای شیرازی و شاگرد آن مکتب حاج شیخ عبدالکریم حائری رفت. تفاوت مکتب نجف با مکتب سامراء در این بود که مکتب نجف به خصوص آنچه در کفایه آخوند تبلور پیدا کرده بود، به مباحث عقلانی است و آنچه در مکتب میرزا و مکتب سامراست که در درج حاج شیخ تجلی پیدا کرده، براساس مشی عقلانی سیر نشده است. اما اگر بخواهیم سلسله عالمان مکتب قم را بشماریم، آنچه بر تارک تاریخ قم می‌درخشد آیه‌الله بروجردی، امام و آیه‌الله العظمی فاضل لنکرانی است.

مبانی ایشان در ثواب واجبات غیری

بحث از واجب غیری و نفسی از بحث‌های اصول است. بزرگان ما معتقدند که واجب نفسی ملاک ثواب و عقاب است، یعنی به واجب نفسی ثواب و عقاب تعلق می‌گیرد، ولی به واجب غیری نه. بعد هم مطرح می‌کنند که واجبات غیری توسلی اند و قصد قربت برای واجبات توسلی اعتبار ندارد. در طهارات ثلاث به مشکلی برمی‌خورند که در رابطه با آن در عین حال که واجب غیری هستند، به قصد قربت اعتبار می‌دهند. از چه راهی عبادیت اینها را با وجود آنکه واجب غیری هستند، می‌شود به کرسی نشانند؟ مرحوم استاد از آقا ضیاء عراقی سخنی نقل می‌کنند که ایشان امر غیری را موجب عبادیت طهارات می‌دانند و از مرحوم نائینی سخن دیگری نقل می‌کنند که امر همان طور که نسبت به اجزاء انبساط و تبعض پیدا می‌کند، نسبت به شرایط هم انبساط و تبعض پیدا می‌کند. مرحوم نائینی جمله‌ای دارند که نقل به معنا چنین است: هر شرطی به تنهایی بعض الامر قرار می‌گیرد و در نتیجه، امر متعلق به شرایط همان امر نفسی متعلق به مأمور به است و در نتیجه، عبادیت شرایط را هم درست می‌کند. از باب انبساط و تبعض، امر به مأمور به، امر به شرایط و امر به واجب نفسی، امر به شرایط هم هست!

اما استاد ما می‌فرمایند چه نیازی است ما همیشه عبادیت را از رهگذر امر

درست کنیم. ایشان دو مبنا را مطرح می‌کنند. اگر قصد قربت به معنای انجام عمل به داعی امر متعلق به آن باشد، نیاز به امر داریم، ولی از راه دیگر هم می‌شود مشکل وضو را قبل از آمدن وحی حل کرد، در عین حال که امر به واجب نفسی نیامده باشد؛ اگر قصد قربت به معنای احیا و به داعی «کونه مقرباً للامر و کونه حسناً و کونه ذا مصلحة» باشد، ما مشکلی نخواهیم داشت. در نتیجه، همان‌طور که عرض کردم درباره وضو، قبل از تعلق امر می‌گوید با امر گیری نیاز نیست آن را درست کنیم؛ زیرا خودش حسن و دارای مصلحت است.

خطابات عامه

نکته دومی که ایشان در بحث خطابات عامه مطرح می‌کنند، درباره تعداد مکلفان خطابات مثل «أقیموا الصلاة وآتوا الزکوة» و امثال ذلك است که آیا عمومیت دارد و خطاب عام انحلال پیدا می‌کند یا نه. ایشان به انحلال معتقد نیست؛ زیرا معتقد است انحلال تالی فاسدی دارد که پذیرش آن تالی فاسد درست نیست. تحلیل استاد این است که می‌فرماید: قرینه‌ای وجود دارد که در خطابات عامه مسئله انحلال وجود ندارد؛ ما می‌دانیم افرادی با این خطاب‌ها مخالف می‌کنند. کسی گوش به حرف «أقیموا الصلاة» نمی‌کند و ما به این گونه افراد عاصی خطاب می‌کنیم. عاصی به کسی گفته می‌شود که تکلیف متوجه او شده و مخالفت کرده است. تعبیر خیلی زیباست! در حقیقت ایشان توجه تکلیف را در مبنای عصیان اخذ شده می‌دانند. بنابراین، از عنوان عاصی کشف می‌کنیم همان‌طور که تکلیف متوجه غیر عاصیان است، متوجه عاصیان هم شده است. حالا اگر این خطاب هم انحلال پیدا کند، معنایش این است که به این فردی که خدا می‌داند عاصی است هم خطاب متوجه است. ایشان می‌فرمایند اگر انحلال در کار بود یعنی یک «أقیموا الصلوة» هم متوجه این فرد می‌شد. از این رو، باید ملتزم شویم که عاصی مکلف نیست، چرا؟ زیرا خداوند می‌داند که این افراد تکلیف را به جا نمی‌آورند و توجه به تکلیف به

عاصی با علم خداوند به عصیان صحیح نیست.

بعد این مسئله را در دو فرع فقهی اجرا می‌کنند که خیلی جالب است. ما معتقدیم که کفار همان‌گونه که به اصول مکلف هستند، به فروع هم مکلف هستند. اگر تکالیف عمومی انحلال پیدا کند، ایشان می‌فرمایند تکلیفی که از آن انحلال متوجه کفار می‌شود لغو خواهد بود؛ زیرا او معتقد به چیزی نیست تا بخواهد با مخاطب قرار گرفتن آن را انجام بدهد، اما اگر انحلال را نپذیرفتم، چنین مشکلی در بین نیست. بعد در مسئله تنجز علم اجمالی در شبهات محصور که آیا باید مورد اختلاف باشد یا نه هم از این قانون خطباتی را استفاده می‌کنند. مطلب دیگرش هم در بحث علم و قدرت است که آیا مثل استطاعت شرط تکلیف است یا نه. ایشان معتقدند که علم و قدرت در عداد سایر شرایط نیست.

حجت الاسلام والمسلمین علی دوست:

اعتدال در اجتهاد

قال الامام امیر المؤمنین (ع): «ألا أخبركم بالفقيه حق الفقيه من لم يرخص الناس في معاصي الله ولم يقنطهم من رحمة الله ولم يؤمنهم من مكر الله»^۱.

امام (ع) در این حدیث گران مایه در واقع به سه شیوه استنباط اشاره می‌کنند. البته منظور امام از فقیه، فقیه اصطلاحی حوزوی فقط نیست، اما فقیه به اصطلاح کنونی آن بدون تردید از مصادیق روشن این حدیث است. حضرت می‌فرمایند که فقیه واقعی کسی است که «لم یرخص الناس فی معاص الله». در واقع اشاره به جریانی در شیوه استنباط است. انسان‌هایی که بر اثر عدم اطلاع کامل بر موازین اجتهاد و منطق استنباط عهده‌دار استنباط می‌شوند، اما «رخصوا الناس فی معاص الله»

۱. تحف العقول، ص ۲۰۴.

مطالبی آمیخته از حق و باطل و منضبط و نامنضبط را کنار هم می‌نشانند و به اجتهاد می‌پردازند و چون نتیجه تابع اخس مقدمتین است، آن نتیجه‌ای که به دست می‌آید یا حلال خدا را حرام می‌کند و یا بالعکس.

عزیزان و سروران فرهیخته می‌دانند در طول تاریخ طولانی اجتهاد انسان‌هایی بوده‌اند که به جهت ضعف بنیان علمی از نظر علمی یا جوزدگی، سیاست‌زدگی و اموری از این قبیل موازین شناخته شده اجتهاد را مراعات نکرده‌اند. نتیجه اجتهاد آنها به تعبیر امیرالمؤمنین (ع) این شد که مردم را به معاصی خدا و خلاف شریعت بردند و کشاندند. آنچه امروزه در گوشه و کنار، در ایران و غیر ایران، کشورهای عربی و غیرعربی، گاهی به نام اجتهاد مطرح می‌شود، مصداق این روش و شیوه از استنباط است. اجتهاد نامیده می‌شود اما روش و ورود و خروج و مدیریت استنباط را ندارد. گاهی آیات و روایاتی که مربوط به مقاصد کلان شریعت است، به عنوان اسناد استنباط استفاده می‌شود و شما عزیزان می‌دانید که اگر مقاصد شریعت و اسناد مربوط به مقاصد را در نظام استنباط نیاوریم، استنباط هیچ ضابطه‌ای پیدا نمی‌کند.

جریان دوم در استنباط که وجود مقدس امیرالمؤمنین (ع) به گونه‌ای بدان اشاره می‌کنند «ومن یقر بهم من رحمة الله» است. گاهی انسان آن قدر احتیاط می‌کند که گویا شریعت بر اساس یسر و آسانی نیست، بر اثر عسر و هرج بنیان شده است! در این میان، اگر فقیهی بتواند ضمن انضباط فقهی، هنجارها و منطق استنباطی را نیز مراعات کند که به بخشی از آنها ما اصول فقه می‌گوییم و بتواند با روح شریعت و مطالعه حوادث واقعه این دورا با هم جمع و استنباط کند، این استنباط ارزش مند و البته کار سختی است. مرحوم عراقی شصت سال درس خارج گفت و نوشته‌اند که ده دور در زندگی اش اصول گفته است. وقتی از این اصولی ایستاده بر قلّه پرسیدند که اجتهاد را چه معنا می‌کنی؟ فرمود اجتهاد کردن کوه با سوزن است. مرحوم حاج آقا بزرگ در الذریعه، در حق القاف، از چندتا کتاب یاد می‌کند تحت عنوان «قوت لایموت»، یعنی بعضی از

فقها نام رساله شان را گذاشته اند «قوت لایموت» و «اکل میت»، بعد از میرزای قمی و مرحوم سید کاظم یزدی یاد می کند که رساله هایی تحت عنوان «قوت لایموت» داشته اند. سید ابن طاووس در قرن هفتم و متوفای ۶۴۴ قمری است. ایشان دوران طلایی تمدن اسلامی را در عموم ریشه های مذهبی پشت سر گذاشت. یعنی وارث آن تراث عظیم است، ولی از ایشان فقط یک رساله در نماز قضاء منتشر شده است. توان علمی اش از نظر فقهی قابل وصف نیست، ولی وقتی سؤال می کنند که چرا دست به افتا نمی کنی و تألیف گسترده نمی کنی، می فرماید: سه عامل من را از افتا بازداشت: اختلاف فقیهان، برخی روایات و این آیه کریمه «ولو تقول علينا بعض الاقاویل» تا آخر و همین طور است روش و احتیاط بزرگان. به نظر می رسد احتیاط بزرگان برای همین بوده که شیوه استنباط را شیوه حساسی می دانسته اند.

البته انسان با عقل و عرف و بنای عقلا به استنباط می پردازد و بر الفاظ جمود دارد، اما فقیه باید بتواند این دو را با هم جمع کند. وقتی آثار منضبط و براساس شیوه شناخته شده آیه الله العظمی لنگرانی را مرور می کنیم، می بینیم این فقیه بزرگ توانسته است بین این دو نگاه جمع کند و فقهی ارائه دهد. دیشب یکی از خبرگزاری ها درباره ایشان از من سوال می کرد، گفتم نوآوری اثر بسیار خوب و مطلوب است، اما به نظر من باید شیوه ایشان مطمح نظر قرار بگیرد.

تجمیع ظنون در جمع آوری ادله

دو شیوه عمده در حوزه اجتهاد وجود دارد. سخن حضرت آیه الله مقتدایی در واقع درباره برخی از فقهاست که روش مدرسه ای دارند؛ صغرا و کبرای باشد تا نتیجه بگیرند. روایتی دارای سند باشد، آن را می پذیرند و عمدتاً هم مطمح نظرشان سلسله سند است و لذا اگر روایتی در کمال شهرت، در متون فقهی و حدیثی سند نباشد، آن را کنار می گذارند. مرحوم حضرت آیه الله العظمی خوئی را در این رده می توانیم قرار بدهیم. مثالی که حضرت آقای مقتدایی زدند، بر

همین اساس است. لذا «ادرؤوا الحدود بالشبهات» باید کنار برود؛ چون از نظر سند رجل عن رجل عن رجل نیست. اما شیوه دوم شیوه تجميع ظنون و تراکم ظنون است که فقیه را به اطمینان و قرار می‌رساند. اگر گفته می‌شود فرق است بین اینکه صدوق بگوید «روی» یا بگوید «قال الصادق» براساس همین مطلب است که محدثی به اطمینان نرسیده و طبیعی است که ما هم اگر آن دقت‌ها را بکنیم، به اطمینان می‌رسیم، یعنی ایشان در شیوه بنیادی همه مؤلفه‌های مؤثر در استنباط را در نظر می‌گیرند و آن‌گاه وارد آن استنباط منضبط می‌شود. باز ما می‌بینیم فقها دو گروه هستند. این «الانصاف»‌های شیخ انصاری در مکاسب چه می‌کند؟ آیا دلیل پنجم است؟ خیر، در واقع براساس شیوه مرحوم شیخ انصاری است که براساس تجميع ظنون به قراری می‌رسد، قرار خودش را در قالب انسان متجسد بیان می‌کند و آنچه ما دیدیم از آثار فقهی این فقیه بزرگ، شیوه تجميع ظنون و تراکم ظنون است که البته برسد به مرز اطمینان.

البته اینکه ما فقه تجميع ظنون را مخصوص مدرسه و مکتب قم فرض کنیم، نظر دقیقی نیست و اصولاً ترسیم روش‌شناسی اجتهاد به مکتب قم، نجف و سامرا دقیق نیست، گرچه در بخشی از سخنرانی جناب آقای بوشهری اشاره شد. صاحبان مکتب فقهی قم در نجف هم بوده‌اند و برعکس. البته می‌شود گفت که کفه روش اجتهاد بر اساس تجميع در قم سنگین‌تر از نجف است و کفه روش اجتهاد بر اساس صفرا و کبیرا و ریاضی در نجف قوی‌تر است، اما دو مدرسه مختصاتی ویژه ندارند. اما آیه‌الله فاضل که در بحث‌های اصولی قائل بودند معیار و ثوق به صدور است. خبر ثقه اگر و ثوق به صدور آن نباشد کافی نیست و خبر غیر ثقه اگر و ثوق به رجوع آن باشد کافی است. ایشان در بحث قاعده احسان در برابر مرحوم بجنوردی یکی از ادله قاعده احسان را درک عقل از شکر منعم قرار می‌دهند؛ «هل جزاء الاحسان الا الاحسان»؛ دلیلی که محقق بجنوردی بدان دلیل مشرب فقهی مدرسه خود را به راحتی کنار می‌گذارد و می‌گوید این از استحسان ظنی تجاوز نمی‌کند.

توجه به نقل به معنا و تجمیع روایات

ایشان عنایت ویژه‌ای به احادیث داشتند. با توجه به اینکه بخش عمده فقاهت و اجتهاد مسئله سنت و قرآن است، توسعه اصلی اجتهاد و منبع اصلی را روایات تشکیل می‌دهد. روایات هم به نقل مستکی است. مشکل عمده نقل‌های متفاوتی است که در منابع حدیثی وجود دارد و اگر مهم‌ترین کار فقیه جمع میان روایات نباشد، قطعاً از مهم‌ترین کارهای فقیه که هنر فقهی خود و توانایی خودش را می‌تواند آنجا بروز و ظهور بدهد، مسئله جمع بین روایات است. حضرت آیه‌الله العظمی جناب آقای فاضل در تفصیل الشریعه به درستی به بیان روایات با فهم عرفی، سیاق آنها و شأن صدور روایات و از آن منظر به جمع بین روایات می‌پردازد.

درباره چرایی وجود نقل‌های مختلف سرچشمه‌هایی مختلف وجود دارد. گاه برای نقل روایت دقت نکرده است. گاه خود ناسخان، تصحیح‌حاتی صورت داده‌اند و درست نقل نکرده‌اند و نوشته‌اند. جهت صدور که حضرت بدان توجه داشته، عدم نقل قراین صارفه بوده است. اینها از جمله عواملی است که مانع نقل متفاوت روایات شده است. بنابر نقلی متفاوت، تلقی عمومی بین فقها آن است که اینها روایات متعدد هستند و هر کدام را یک روایت مستقل شناخته‌اند و در جمع بین این دسته از روایات، راه‌های مختلفی را طی کرده‌اند و طبعاً سر از فتاوا و ابعاد مختلفی هم درآورده‌اند.

فقها در جمع‌درایی بین روایات راه‌های مختلفی را پیش رو داشتند: یکی توجه به جهت صدور بوده، یکی همان جهات صناعت اصولی عام و خاص و مطلق و معین و حتی گاه ناسخ و منسوخ و یکی هم مسئله انصراف و توجه به قراین عامه است.

یک محور مهم هم که خیلی در کلمات مرحوم شیخ خصوصاً در تهذیب و به ویژه در استبصار وجود دارد، مسئله غنی‌سازی خود متون روایات است.

یکی هم همان جهت معروف است که تعارض گرفتن است و رجوع به مرجحات سندی یا درایی. یکی دیگر از محورهای مهم مرحوم آیه‌الله العظمی فاضل لنکرانی که در فقاهت بسیار از آن استفاده علمی کرده‌اند و با آن حل مشکل کرده‌اند و روایات متعدد را که منشأ اقوال مختلف بین فقهای گذشته شده بوده حل کرده‌اند مسئله اتحاد روایات است؛ گاه دو روایت، گاه سه روایت، گاه چهار روایت. من چهارتایش را حضور ذهن دارم، در آنجا که راوی و مروی عنه یکی باشند، دیگران هم گاهی گفته‌اند. حتی ایشان در جاهایی که راوی و مروی عنه متفاوت است، توانسته‌اند بین دو روایتی که در ظاهر متفاوت هستند و منشأ اختلاف فقهی شده و اقوالی را پدیدار ساخته، جمع کنند. این در کنار جمع‌های درایی دیگر است که به روال معروف و مرسوم می‌که در فقه موجود است، ایشان آن راه‌ها را طی کرده‌اند و خبرگی خودشان را در آن زمینه‌ها از آن راه‌ها نشان داده‌اند.

علاوه بر آن راه جمع بین روایات و اتحاد روایات خیلی برای ما طلبه‌ها کارآیی دارد. برای نمونه یک مورد را نقل کنم تا ببینید در مسئله‌ای که منشأ اختلاف فقهی بوده، ایشان از راه‌های دیگران، وارد شده و مشکل را حل کرده، ولی آن چیزی را که فرموده در واقع اختلاف را حل می‌کند، همین راهی است که در بسیاری موارد دنبال کرده‌اند. گاه قاطع می‌فرمایند که این دو روایت یا سه روایت یکی است. در بسیاری از موارد استظهار می‌کردند و پاره‌ای از موارد هم ایشان احتمال را مطرح می‌کردند. همان احتمال هم جاهایی کارایی دارد.

توجه به مسئله اتحاد روایات، جاهایی مختلف به درد می‌خورد. گاهی اگر دو دسته از روایات متعارض باشند، چون جزء مرجحات مسئله کثرت را علت روایات می‌گیرند، اگر فقیهی بتواند طائفه‌ای از روایات را به دو تا روایت برگرداند، نه مضموناً بلکه صدوراً، برگرداندن مضمون روایات مسئله‌ای نیست، اما اگر مسئله کثرت از مرجحات شد، شاید پنج یا شش روایت در

اصل یک روایت باشد. حتی اگر راوی و مروی عنه یکی باشد، موضوع مسئله تمسک به کثرت روایت را منتفی می‌کند و اجمال بعضی از نقل‌ها و تعارض میان روایات را رفع می‌کند. بعضی از اساتید از مرحوم آیه‌الله العظمی بروجردی نقل می‌کردند که ایشان می‌فرمود چون روایات کثیراً نقل به معنا شده ما نمی‌توانیم به بعضی از جزئیات روایات تمسک کنیم، چنان‌که در برخی مکتب‌های اجتهادی بسیار بر یک کلمه در روایت تکیه می‌شود. استاد محترم حضرت آیه‌الله شبیری می‌فرمودند بیشتر روایات موسی بن قاسم نقل به معناست؛ اگر از یک راوی ما چنین مسئله‌ای را سراغ داریم که نقل به معنا زیاد دارد، حالا یک کلمه‌ای را مثلاً «یضربوا» یا «تضربوا» گفته، چون با «ت» نقل شده ما نمی‌توانیم آن را مستند یک فتوا قرار بدهیم و قاطع بایستیم. آن‌گونه که نقل کرده‌اند آقای بروجردی می‌فرموده‌اند که برخی جزئیات این روایات را نمی‌شود استناد کرد، به دلیل اینکه نقل به معنا زیاد است.

ایشان عنایت خاصی به کتاب حجشان داشتند؛ چون آن را هم تألیف و هم تدریس فرمودند. به رغم اینکه شنیده‌ام ایشان حضرت امام را اعلم می‌دانستند و بقای بر اعلم را لازم می‌دانستند، اما در مباحث حج بعضی از دوستان که نقل می‌کردند - حالا فرزندان بزرگوارشان هم حضور دارند - در این مسئله تأکید می‌کردند که به فتوای خودشان عمل شود، یعنی کتاب الحج. عنایت خاصی به کتاب الحج داشتند. در عبور عمدی از میقات بدون احرام و بدون امکان جبران، اگر کسی از میقات رد شود و امکان برگشتش باشد، مسئله‌ای نیست و باید برگردد، ولی اگر امکان برگشتن به میقات وجود ندارد، در فقه دو قول وجود دارد: برخی فقها قائل شده‌اند که این احرام باطل است و این حج دیگر امکان جبران‌ش هم نیست و مسئله حج به دلیل ترک عمدی چیزی که شرط حج و شرط احرام بوده و احرام از میقات بوده، حکم به بطلان می‌شود. اما برخی از فقها قائل به صحت حج شده‌اند، به دلیل یک روایت صحیح از حلبی که مستند خودشان قرار داده‌اند.

ایشان ابتدا به روال معمول به تعبیر فقهی مسئله پرداخته‌اند و مشکل را حل کرده‌اند، ولی بعد فرموده‌اند: «والذی یحصل مادة الاشکال عن صاحب الوسائل نقل فی هذا الباب روایتاً اخرى عن الحلبي» آن روایت چیست؟ که «تتحد مع هذه الرواية فی رواية ابن ابی عمیر عن عمار وهو عن الحلبي وفي المتن ايضاً مع اختلاف صريح» یعنی هر دو متحد هستند و متن هم یکی است و اندکی اختلاف دارد. ایشان همین اختلاف کم را شاهدی گرفته‌اند بر اینکه این اختلاف را حل کنند. چگونه؟ «وقد وقع فی سؤاله التصريح بالنسيان.» بنابر آن روایتی که اندکی برای صحت احرام تمثیل کرده‌اند، «ترك الاحرام من الميقات» است و دیگر امکان برگشت نیست؛ در جای دیگر ایشان نقل دیگری دارد، آنجا نصی دارد که راوی اش هم همین حلبي است: «وقع فی سؤاله التصريح بالنسيان مكان الترك، قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل نسي ان يحرم...» من بقیه را نمی‌خوانم ولی هیچ جای تردید نیست و این روایت با آن روایت یکی است.

توجه به مصالح عمومی تشیع در مقام فتوا

ایشان هم در فتاوایی که دارند و هم در مرام استنباطشان، شیعیان و مؤمنان را از کارهایی که موجب وهن تشیع و اولیای تشیع می‌شوند، باز می‌دارند. برای نمونه، در همین کتاب الحج مسئله رؤیت هلال ماه ذی‌الحجه و مسئله شروع طواف از موازی حجرالاسود و سوم از طریق موازات شانه چپ با خانه خدا، آن چیزی که اصل مسئله است و حضرت امام دارند، در این دو حالی که بعضی وسوسه به خرج می‌دهند، اما آن چیزی که ایشان و باید اختصاص به اینجا و این مسائل هم ندارد در سراسر فقه باید به آن توجه کرد و در عمل اجتماعی مان باید توجه کرد و هیچ منافاتی هم در حفظ مسئله کیان تشیع ندارد و موافق مسئله وحدت هم هست، این نکته است که من می‌خواهم بخوانم در مسئله رؤیت هلال ماه ذی‌الحجه، عقیده الزامی است ولی اگر مقام عقیده نبود شیعه باید

چکار کند؟ به وظیفه خودش عمل کند باید اگر می داند امروز عید قربان نیست، نیست! عمل خودش را انجام بدهد، بعد یک نکته ای می فرماید مشکل ما این است که تقیه را در دایره محدود مسائل فردی و شخصی محدود می کنیم و بعد هم می گوئیم الان که قم هست، خطری متوجه ما نیست، جهانی در خطر نیست، اما باز یک کلمه می گوئیم، یک حرفی می گوئیم بسیاری از همکیشان دیگر در در کشورهای دیگر ممکن است در مزیغه بیفتند، یا نه بالاتر از این! وهن تشیع، وهن عقاید، وهن اولیاء، هتک حرمت اینها هم مسائلی است که باید مورد توجه واقع بشود، ایشان می فرماید لکنه، اول می فرماید که لازم است طبق تشخیص خودمان اگر شد عمل کنیم، مثلاً اگر آنها روز یکشنبه عید گرفتند ما روز دوشنبه عید می گیریم مشکلی نیست لکنه لابد وان یعلم، این به عنوان مبنای فقهی ایشان استناد فرموده اند، لکنه لابد وان یعلم انه ربما لا یكون فی البین خوف شخصی وخطر متوجه الی الشخص نفساً او غیرها بل یكون فی البین حد حرمت الشیعه و انحطاط شأنهم وجعلهم فی معرض الکوه و مضت الصور كما اذا كانوا مجتمعین فی الحج والوقوف كما فی هذه الازمنه فانه لابد فی هذه الصوره من حفظ مقامهم لأن لا یقعوا فی معرض الاتخام وینظر الناس الیهم بعین الاتحاد عن الاسلام والتزام بشئونه، ما را متهم نکنند که اینها فاصله با اسلام دارند، پایتند به شئون اسلامی نیستند، بنابراین فلا یجوز التخلف عنهم فی الوقوف ونقده وان لم یکن تقیه ولا خوف فی البین اصلاً.

حجت الاسلام والمسلمین ملکی:

مرحوم استاد بزرگوار از جهت علمی دارای ویژگی های ممتازی بودند، از جمله اینکه بر نظرات و آرای فقها و اصولیون قبل از خودشان تسلط داشتند و با قطع نظر از اینکه نظریه ای را رد کنند یا بپذیرند، به طور کامل به توضیح آن می پرداختند و از آن دفاع می کردند، به گونه ای که شنونده چنین می پنداشت که ایشان این نظریه را پذیرفته اند. بعد که به طور کامل آن را بیان می کردند و

توضیح می‌دادند به نقد و بررسی آن می‌پرداختند.

دوم اینکه ایشان در علوم مختلف از جمله ادبیات عرب، فقه، اصول، فلسفه و کلام، تسلط داشتند و در ضمن بحث‌های خودشان با توجه به آن مقدماتی که نیاز بود به این بحث‌ها اشاره می‌کردند تا مطالب به طور کامل برای محصل روشن شود، سومین ویژگی روان بودن بحث‌های ایشان است، به طوری که برای عموم آن فضلالی که در درس ایشان شرکت می‌کردند این مطالب قابل فهم بود.

ویژگی دیگر آرامش و متانت خاصی بود که ایشان در بیان مطالب داشتند. با مشاهده این حالت انسان می‌فهمد که مطالب علمی کاملاً برای ایشان حل شده بود و به تعبیر جناب آقای بوشهری مثل موم در دست ایشان بوده است. آن قدر با آرامش و باحوصله این مطالب را بیان می‌کردند که کاملاً مشخص بود که اینها به طور دقیق برایشان حل شده است. نکته دیگر که در سخنان حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا جواد فاضل هم اشاره شد، تقویت مبانی مرحوم بروجردی و حضرت امام توسط این بزرگوار بود. ایشان شاگرد این دو بزرگوار بود و به تقویت مبانی آن دو پرداخت. البته نه به این معنا که همه فرمایشات مبانی آنها را پذیرفته باشد، بلکه گاهی مطلبی را رد می‌کردند و گاهی می‌پذیرفتند و نوعاً مواردی که ایشان می‌پذیرفتند تکمیل می‌کردند، یعنی عیبی، شرطی، چیزی به آن ضمیمه می‌کردند و آن را تکمیل می‌کردند و آن اشکالاتی که احیاناً به کلام این بزرگواران هست با انضمام این قیود و شرایط برطرف می‌کردند.